

# نهج البلاغه

## سیره شریف رضی (رحمه الله) و نهاد حماسی «نهج البلاغه»

○ جویا جهانبخش

رضی در تألیف نهج البلاغه آیا گشودن راه بلاغت علوی فراروی مردمان بوده؟ یا ...

شاید برای یافتن پاسخ، سرک کشیدن به دهلیزهای تاریخ و روز و روزگار و کار و بار خاندان مؤلف نهج البلاغه سودمند و روشنگر باشد.

۲. خاندان شریف رضی، هم به تبار و هم به مذهب، «علوی» بودند و علویان - چنان که مبتدیان فن نیز آگاهند - از آغاز حکومت بنی امیه تا بهره‌ای از روزگار عباسیان، گاه و بیگاه، تحت تعقیب و آزار، و همواره مورد و منشأ نوعی حساسیت سیاسی خطرآفرین برای دستگاه خلافت بودند. از قضا خاندان علوی مؤلف نهج البلاغه سروکار بیشتر و نزدیک‌تری هم با شمشیر و سیاست داشت. نیای مادری شریف رضی، ابو محمد حسن بن علی، معروف به «ناصر کبیر» بود که شریف مرتضی درباره او می‌گوید: «... و هوالذی نشر الاسلام فی الذیلم حتی اهدوا به بعد الضلالة، و عدلوا بدعائه عن الجهالة...»<sup>۲</sup>

(یعنی: ... او همان کسی است که اسلام را در میان دیلمیان نشر داد تا جایی که ایشان، پس از گمراهی، به دست او هدایت یافتند، و به دعوت او، از

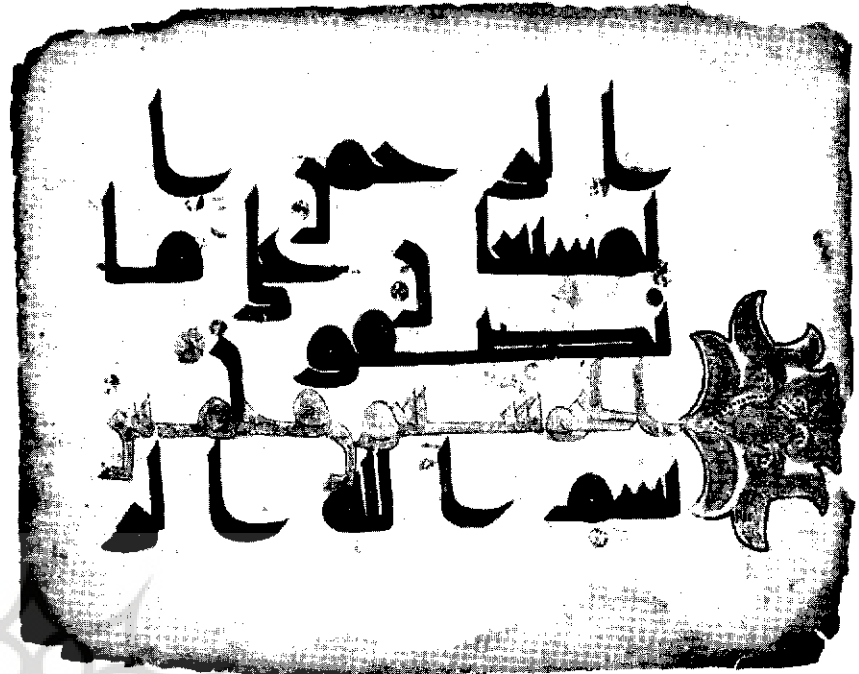
شالوده نگاه این مقاله به نهج البلاغه، مقتبس است از مشکات أنوار افادات شفاهی استاد علامه، آیه الله سید محمد علی روضاتی - دام مجده؛ پس سزاوار آنست که این قطره معلوم، بدان بحر علوم پیشکش گردد - ضاعف الله اشراقه!

۱. «نهج البلاغه چیست؟ چگونه کتابی است؟»... این پرسش از منظرهای گوناگون، پاسخهای مختلفی را برمی‌تابد.

ابن طقطقی در الفخری درباره نهج البلاغه گفته است: «... انه الكتاب الذي يتعلم منه الحكيم، والمواعظ، والخطب، والتوحيد، والشجاعة، والزهد، و علو الهمة، و أدنى فوائده الفصاحة والبلاغة»<sup>۱</sup>.

سخن این طقطقی سخن سنجیده‌ای است و پنداری از شعور مرد به نوعی مسامحه در داوری حول نهج البلاغه، حکایت می‌کند.

راست آنست که جستارهای چهره بسته درباره نهج البلاغه، با همه بسیاری، هنوز چنان که باید و شاید به پُرسمان چرایی تألیف نهج البلاغه و کامة شریف رضی - رضی الله عنه و أرضاه - از ساماندهی این حدیثنامه به شکل کنونی، نپرداخته است و بروشنی بیان نکرده است که داعی شریف



پایگاه قدرتمند ابواحمد می‌داند. به هر روی، ظاهراً روابط پیشین ابواحمد با عزالدوله بختیار دیلمی، پسرعمو و رقیب سیاسی عضدالدوله در حبس او مؤثر بوده باشد.<sup>۶</sup> ابواحمد همچنان در قلعه فارس محبوس می‌ماند تا عضدالدوله در سال ۳۷۲ هـ. ق، در سن ۴۷ سالگی، درمی‌گذرد و صمصام‌الدوله، پسر عضدالدوله، برجای پدر می‌نشیند. ابواحمد در دوره صمصام‌الدوله نیز محبوس می‌ماند تا آنکه فرزند دیگر عضدالدوله، یعنی شرف‌الدوله - که حکمران کرمان بوده است - راهی بغداد می‌شود. او بر سر راه خود به بغداد، ابواحمد و دیگر تبعیدیان را از بند رهایی می‌دهد و با خود به بغداد می‌آورد؛ در آنجا برادرش، صمصام‌الدوله، را عزل می‌نماید و خود بر جای او می‌نشیند.<sup>۷</sup>

سیدرضی در سال ۳۵۹ هـ. ق ولادت یافته بود. در ۳۶۹ هـ. ق که پدرش را تبعید کردند، وی کودکی ده ساله بود و در ۳۷۶ هـ. ق که پدر از تبعید بازمی‌گشت، نوجوانی نوریس.

سیدرضی روی هم رفته، چهل چکامه درباره پدرش سروده است که نخستین آنها را در نه سالگی ساخته و شماری از آنها در زمان تبعید ابواحمد و شکوه از دوری وی سروده شده است؛ از جمله وقتی عضدالدوله درگذشت، رضی چکامه‌ای غم‌آلود در هجران پدر سرود و برای او به فارس فرستاد.<sup>۸</sup>

درونمایه چکامه‌هایی که رضی درباره پدر بزرگوارش سروده، حکایتگر از عشق ژرف فرزند به پدر و کینه‌ای است که از دشمنان و بدخواهان وی در دل دارد.

در چکامه استواری که در هفده سالگی، به مناسبت بازگشت پدر از تبعید و تهنیت به وی سروده است، نشانه‌های آشکار این عشق و نفرت هویداست: «... این روزی است که دلها به دیدگان شادباش و مبارکباد می‌گویند. پدر! تو به شهر بیگانگان رفتی؛ آری، شیر هرجا که رود غریب است، هرچند پنجه مرگ دامان تو را نگرفت، لیکن فراق و هجرانی بود که گریبانها بر آن چاک گردید

... تو در وقت رفتن ما را به صبر و شکیب دستور دادی، لیکن صبر به سرعتی هرچه تمامتر از منزل دل رخت بر بست و برفت و بازنگردید!

دشمنان تو بی‌خبرند از آنکه هرگاه به پیشامد تو شاد گردند، بر عقل خود خندیده و خرد خود را کوتاه گرفته‌اند؛ و می‌دانم خردمند هرگز به این کار شادمان نگردد مگر حسود مغرور که ندانست روزگار بر او دیده‌بان است و اعمالش را می‌نگرد.

پدر جان! آمدنت همچون آمدن ابری است بر سرزمین خشکی که تشنه باران باشد.»<sup>۹</sup>

کوبندگی مضمّن در این بیان و بی‌پروائی تنیده در تار و پود سخن رضی نوجوان، آنگاه آشکارتر می‌گردد که فریاد آوریم این سروده‌ها همه در زمان حکومت فرمانروایان بویهی و در دوره‌ای گفته شده که امکان تلقی آنها به عنوان اهانت به دستگاه حاکم وجود داشته است.

باری، رنج و تبعید پدر که از ۳۶۹ هـ. ق تا ۳۷۶ هـ. ق طول انجامید، نخستین تموج سیاسی‌ای نبود که در خاطره رضی نقش بست. هنوز رضی در گهواره بود که بخاطر درگیریها و فجایع محله کرخ، میان پدر رضی و وزیر عزالدوله، عباس بن حسین، کدورتی رخ داد، و وزیر، ابواحمد را از نقابت معزول ساخت. دو سال بعد، یعنی در ۳۶۳ هـ. ق - مقارن چهارسالگی رضی - بار دیگر محله کرخ دچار فتنه و آشوب شد و خانواده ابواحمد، بطبع، نمی‌توانست از بازتابهای درگیریها و خونریزیها برکنار باشد. درگیریهای سیاسی عزالدوله بختیار و پسرعمویش، عضدالدوله، و نقشی را که ابواحمد به عنوان یک شخصیت بارز مذهبی و سیاسی و سفیر عزالدوله برعهده داشت، باید بر رخدادهای پیشین افزود.<sup>۱۰</sup>

بدین ترتیب روزگار کودکی و نوجوانی رضی، سراسر آمیخته با حوادثی بود که خاندان او را از آرامش و سکون بیرون می‌آورد.

نادانی بازگشتند...)

که می‌داند... شاید شریف مرتضی (ره) با این عبارات حق گرانی را که خاندان ایشان برگردن دیلمیان دارد به حکمرانان دیلمی یادآوری می‌کند. پسرمان اسلام آوردن دیلمیان بردست ناصرکبیر - که به نام «اطروش» نیز شهرت داشته است - مسأله بسیار مهمی بوده و چیزی نیست که تنها شریف مرتضی (ره) یادآور شده باشد. در مروج الذهب علی بن حسین مسعودی (در گذشته به سال ۳۴۵ هـ. ق) گزارشهای قابل توجهی از فعالیت اطروش می‌بینیم و چنین می‌بایم که جز برخی که در نواحی صعب‌المنال بر غیردین اسلام مانده‌اند، مابقی در روزگار اطروش اسلام آوردند و او بانی مسجدهای متعددی در سرزمین گیل و دیلم بوده است.<sup>۱</sup>

به هر روی، خود ناصرکبیر، ملقب به اطروش، و فرزندش، ابوالحسین احمدبن حسن، مردانی جنگاور و سیاهی‌منش و در شمار قیامگران نام‌آور سادات عصر عباسی بوده‌اند.<sup>۲</sup> بدیهی است چنین خاندانی تا دیرزمان - مورد حساسیت دستگاه حکومتگر می‌باشند.

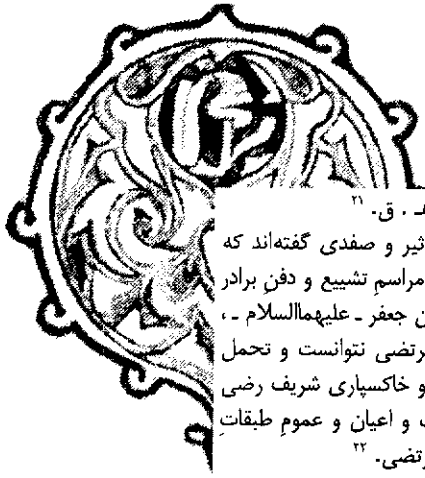
۳. سید رضی (ره) از خردسالی معنای تلخ و زشت «الملک عقیم» را دریافت و تباهی و فساد را در دستگاه سیاسی روزگار خویش با دیدگانی بصیر ملاحظه کرد.

پدر وی، ابواحمد حسین بن موسی، معروف به «طاهر اوجد ذوالنقاب»، مردی شریف و صاحب‌منصب بود که زندگانی‌اش دستخوش بازیگریهای سیاست حاکم گردید.

ابواحمد، مدت‌ها منصب نقابت و رسیدگی به حال سادات دودمان حضرت ابوطالب - علیه‌السلام - را داشت؛ همچنین منصب نظارت دیوان مظالم و سرپرستی حاجیان را دارا بود. این مناصب، همه در آن روزگار از مهمترین مناصب به‌شمار می‌آمدند.<sup>۵</sup>

در ماه صفر ۳۶۹ هـ. ق به دستور عضدالدوله دیلمی ابواحمد دستگیر و اموالش مصادره گردید و سپس به قلعه فارس فرستاده شد. ابن جوزی در المنتظم این دستگیری را مبتنی بر «تهامی واهی» می‌شمارد و ابن ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه سبب دستگیری را احساس خطر عضدالدوله از مقام و





بر گزارش نجاشی در روز ششم محرم سال ۴۰۸ هـ. ق.<sup>۱۱</sup> تاریخنگاران قدیم مانند ابن خلکان و ابن اثیر و صفدی گفته‌اند که شریف مرتضی، برادر بزرگ و بلندآوازه رضی، در مراسم تشییع و دفن برادر حضور نیافت و به حرم سرورمان، حضرت موسی بن جعفر - علیه‌السلام - رفت. در عبارات این پیشینیان آمده است که مرتضی نتوانست و تحمل نداشت به «پیکر» رضی بنگردد. از این رو تشییع و خاکسپاری شریف رضی با حضور فخرالملک وزیر و همه اشراف و قضات و اعیان و عموم طبقات مردم صورت پذیرفت ولی بدون حضور شریف مرتضی.<sup>۱۲</sup>

من وقتی می‌بینم که شریف مرتضی نتوانسته به پیکر پاک برادرش بنگردد، بی‌اختیار در ذهن خود به احتمال مسمومیت شریف رضی (ره) قوت می‌دهم. آیا آثار نفوذ سم در پیکر برادر نبوده که شریف مرتضی را بی‌تاب می‌کرده است؟

شریف مرتضی، قاعدتاً، بخاطر مصالح جامعه شیعه، باید در برابر شهادت برادر سکوت می‌کرد تا مایه درگیری میان شیعه و مخالفان نگردد. آیا او نگرستن به پیکر برادر سرنفاتی تا تحمل این درد و فرو خوردن این خشم را بر خویش آسان‌تر کند؟ آیا برای استمداد بر این شکیبایی جانفرسا نبود که به حرم سرورمان امام کاظم - علیه‌السلام - پناهانده شد؟... که می‌داند؟! به هر روی مرثیه جانسوز شریف مرتضی بر مرگ برادر نازنین‌اش در تاریخ به یادگار ماند و ژرفای درد کمرشکن فقدان رضی را در دل این برادر نامدار و دانشمند بر همگان آشکار ساخت.

سوکسروده مرتضی (ره) چنین آغاز می‌گردد:  
یا للرجال لِفَجْمَةٍ جَدَمَتِ يَدِي  
و وِدَدَتِ لَوْ ذَهَبَتْ عَلَيَّ بِرَاسِي  
مَازَلْتُ أَحْزِرُ وَرَدَّهَا حَتَّى أَتَتْ  
فَحَسَوْتَهَا فِي بَعْضِ مَا أَنَا حَاسِي

(یعنی: ای مردم! مرا یاری کنید در مقابل مصیبتی که دست مرا قطع کرد [و نیروی مرا از میان برد]؛ اگر سرم را هم می‌برد دوست می‌داشتم. من همواره از رسیدن آن بیمناک بودم، تا سرانجام آمد، این شربت را هم در ضمن دیگر ناگواریها جرعه جرعه نوشیدم).<sup>۱۳</sup> بیت دوم این سوکسروده تأمل‌برانگیزست:

ما زِلْتُ أَحْزِرُ وَرَدَّهَا حَتَّى أَتَتْ  
فَحَسَوْتَهَا فِي بَعْضِ مَا أَنَا حَاسِي

آیا این شهادت سیدرضی نبوده است که همواره سیدمرتضی از آن بیمناک بوده و می‌دانسته که عاقبت دستگاه جائز عباسی این معترض فرزانه را به قتل خواهد رسانید؟... در غیر این صورت برادر بزرگتر معمولاً نباید از مرگ برادر کهنتر خود خوف داشته باشد و بنا بر عرف و عادت باید خود را به اجل محتوم نزدیک‌تر حس کند.

خوب است به یاد داشته باشیم که ظهور برخی نارضائیه‌های سیاسی شریف رضی و سپس مرگ جوانسالانه او، در دوره القادر بالله عباسی رخ داد. این القادر بالله همان کسی است که زمان او به تشنه‌های میان‌اهل تشیع و تسنن آمیخته بود.

در زمان وی درگیری و فتنه بزرگی میان شیعیان و سنیان بوقوع پیوست و گروهی از هر دو طائفه به قتل آمدند. وی در سال ۴۰۸ گروهی از معتزلیان و شیعیان را به اصطلاح توبه داد و از ایشان بر این توبه خط ستد. همچنین به امر او سلطان محمود غزنوی در خراسان یا مخالفان اهل سنت درگیر شد، گروهی را کشت و بسیاری از معتزلیان و امامیان و اسماعیلیه و... را تبعید کرد و دستور داد که ایشان را بر منابر لعن کنند.<sup>۱۴</sup>

چندی پیش از آن، یعنی در سال ۴۰۲ هـ. ق.، القادر بالله، گواهینامه‌ای را به امضای گروهی رسانید مبنی بر این که خلفای مصر از نسل امیرمؤمنان

شاید آنجا که در مرثیه مادر بزرگوارش از «زندگی تلخ و ناگوار این جهان» سخن می‌گوید و او را بر تحمل دشواریها می‌ستاید<sup>۱۵</sup>، پاره‌ای از خاطره رنجهای خانواده‌ای را ترسیم می‌کند که در حوادث روزگار، بار دوری پدر و مصادره اموال را بر دوش می‌کشیده و در عین حال ملجأ و پناهگاهی برای علویان مستمند می‌شده که هنوز منصب نقابت را در این خاندان می‌بینند.

۴. روزگار رسیدگی شریف رضی - رضی‌الله عنه - تا پایان عمر کوتاه و پربارش، به گونه‌هایی از سرکشی سیاسی و اظهار اعتراض آمیخته بود. شریف رضی (ره)، وقتی الطائع بالله،<sup>۱۶</sup> خلیفه مخلوع عباسی، پس از قطع بینی و گوشه‌های درگذشته، طی سروده‌هایی مودت خود را به او اظهار کرد و با آنکه این خلیفه را در حدود دوازده سال پیش از آن بهاء‌النوله خلع کرده بود و اموالش مصادره شده و خودش نیز مورد غضب بود، شریف رضی (ره) محبت‌های وی را فراموش نکرد؛ در زمانی که القادر بالله، جانشین الطائع، و بهاء‌الدوله دیلمی، براندازنده او، اقتدار داشتند، آشکارا الطائع را ستود و از عواقب سوء چنین عملی نیندیشید.<sup>۱۷</sup>

شریف رضی، آشکارا و بی‌پرده، به اقتدار حکومت شیعی فاطمیان در مصر اظهار تعلق خاطر می‌کرد، درحالی که او در مرکز خلافت عباسی می‌زیست و خلافت فاطمی مصر دشمن دستگاه عباسی بشمار می‌رفت.

رضی خود می‌گوید:

أَبَسَ الدَّلَّ فِي دِيَارِ الْأَعَادِي  
و بِمِصْرِ الْخَلِيفَةِ الْعَلَوِي<sup>۱۸</sup>

این بیت از سروده‌ای است با مطلع «ما مقامی علی الهوان، و عندی / مقول صارم و انف حمی»<sup>۱۹</sup> که گفته‌اند شریف خود در دیوانش ثبت نکرد زیرا القادر بالله بخاطر این شعر با پدر او عتاب کرده بود<sup>۲۰</sup> و سروده‌ای دیگر عالمان شیعی دوازده امامی ممتاز می‌کرد و به خلافت‌جویان فاطمی تبار زیدی مذهب نزدیک می‌ساخت.<sup>۲۱</sup>

صاحب عمده‌الطالب اشاره می‌کند که همین خصیصه شریف سبب شد برخی او را زیدی مذهب بیندارند.<sup>۲۲</sup> شریف رضی در چکامه‌ای خطاب به القادر بالله، خلیفه عباسی، می‌گوید:

عَطْفًا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَانَا  
فِي دُوحَةِ الْعُلَيَّاءِ لَا تَنْفَرُقُ  
مَا بَيْنَنَا يَوْمَ الْفَخَارِ تَفَاوُتُ

أَبْدًا كِلَانَا فِي الْمَعَالِي مُعْرُقُ

إِلَّا الْخِلَافَةَ مَيِّزَتَكَ قَانِي

أَنَا عَاطِلٌ مِنْهَا وَ أَنْتَ مُطَوَّقُ

(یعنی: ای امیرالمؤمنین [یعنی ای خلیفه]! توجه کن که ما در شاخه بلند افتخار هیچ تفاوتی با یکدیگر نداریم.

میان ما در مقام افتخار تفاوتی نیست. هرگز! هر یک از ما در حسب و نسب ریشه‌دار هستیم.

جز امر خلافت که من از آن برکنارم و تو از آن برخوردار) <sup>۲۳</sup>

۵. استاد علی دوانی از کسانی‌اند که احتمال شهادت شریف را مطرح ساخته‌اند. ایشان نوشته‌اند: «از آنجا که سیدرضی تقریباً جوانمرگ شد و در سن ۴۷ سالگی و بطور ناگهانی وفات یافته است، دور نیست که دستگاه خلافت او را به شهادت رسانده باشند تا از جانب وی آسوده‌خاطر باشند؛ والله أعلم»<sup>۲۴</sup>

سیدنا العلامة، آیه‌الله حاج سید محمدعلی روضاتی، هم معتقدند که محتمل است شریف رضی به شهادت رسیده باشد. ایشان احتمال می‌دهند که دستگاه حاکم شریف را مسموم ساخته باشد.

شریف رضی بسیار جوان بود که درگذشت؛ در چهل و هفت سالگی؛ بنا





علی بن ابی طالب و حضرت زهرا ی مرضیه - سلام الله علیهما - نیستند و علوی نمی باشند.<sup>۲۵</sup>

القادر از ناحیه خلافت فاطمی مصر بسیار احساس خطر می کرد؛ چه در سال پیش از آن، یعنی ۴۰۱ هـ - ق، آشکارا در عراق دعوت فاطمیان مطرح شده و صاحب موصل از این باب برای دستگاه عباسی ایجاد در دسر کرده بود.<sup>۲۶</sup> مورخان بوضوح از شریف رضی و شریف مرتضی - رضی الله عنهما - در شمار امضاکنندگان گواهینامه القادر بر ضد خلیفگان مصر یاد کرده اند.<sup>۲۷</sup> طبیعی است که امضای این دو تن، به عنوان علویان سرشناس و نقیبان صاحب فضل و قضیلت سادات، برای خلیفه عباسی اهمیت فراوان داشته بوده باشد.

نکته مهم این است که لااقل امضای شریف رضی نباید از اکراه و اجبار برکنار بوده باشد؛ زیرا شریف - چنان که می دانیم - در دیوان خود آشکارا از خلیفه علوی مصر یاد کرده و از همین باب اسباب رنجش و حساسیت القادر بالله را فراهم ساخته بوده است و پدر بزرگوارش، ابواحمد، نیز خطر این کار را به او یادآور گردیده بوده.

۶. بی گمان سبب پندگی سیاسی شریف رضی با منش و خویهای اخلاقی او هم در پیوند بوده است.

گزارشگران، شریف رضی را مردی عظیم النفس، عالی همت و ابی الطبع یاد کرده اند که از هیچ کس منتی نمی پذیرفت؛ و از این خصیصه او در رفتار با معاصرانش حکایاتی چند نقل کرده اند؛ از جمله حکایت کهن و پیشینه مندی که بنابر آن، شریف، صله فخرالملک، وزیر بهاءالدوله، را نپذیرفت. همچنین ماجرائی دیگر که در آن شریف از پذیرفتن هدیه استادش، شیخ ابو اسحاق طبری، سرباز می زند و یادآور می گردد که حتی از پدر خویش نیز پذیرای چنین احسانهایی نبوده است.<sup>۲۸</sup>

مناعت طبع سیدرضی چنان بود که چند بار بخششها و جوائز حاکم دیلمی را نپذیرفت و مسترد داشت.<sup>۲۹</sup>

سرکشی و عصیان سیاسی و فرهنگی این روح بلند و منش رفیع، در برابر دستگاه غاصب و جائز عباسیان، دور از انتظار نیست.

احتمالاً ظهور دو دولت شیعی اسماعیلی و امامی در ایران و مصر، یعنی دولتهای فاطمی و بویه، در شکل گیری جرأت سیاسی شریف رضی بی اثر نبوده است و سربیزی در برابر دستگاه عباسی را در دیده وی شدنی تر می کرده.

آل بویه در درون دستگاه خلافت عباسی و در تختگاه ایشان، بر خلیفه عباسی حکومت می کردند و او را سخت تضعیف نموده بودند؛ خلافت فاطمی مصر هم، بر دوام، کیان عباسیان را تهدید می کرد، و اگر آل بویه، در ظاهر، خلافت عباسی را حرمت می نهادند، خلافت فاطمی همین اندازه هم به خاندان عباسی مشروعیت نمی داد.

۷. نهج البلاغه از یک منظر سند و گواهینامه ای سیاسی و عقیدتی است که شریف رضی با تدوین آن عدم مشروعیت حکومت عباسیان را به رخ ایشان می کشد و به اطلاع همه دیده وران و دانشمندان می رساند.

پژوهنده متأخر مصری، دکتر زکی مبارک، در کتاب عبقریة الشریف الرضی، از کسانی است که منصفانه اتهام سیئانه مجعول و برساخته بودن نهج البلاغه را پایمال می کند، و در ضمن سخنانش، می نویسد: «... اگر بگویند او [= شریف رضی] آثار علی بن ابی طالب را به عنوان خدمتی سیاسی برای مذهب تشیع جمع کرده است، آری چنین است، ولی خدمتی است که با اسلوب مقبولی انجام داده، و آن هم آشکار ساختن آثار امیرالمؤمنین است.»<sup>۳۰</sup>

شریف رضی با تدوین نهج البلاغه ربط وثیق دین و سیاست را به نمایش گذاشته و علی الخصوص نشان داده است که چگونه امیر مؤمنان - علیه السلام - هم زمامداری مقتدر و رزم آورست، و هم زاهدی پارسا و

موعظه گر، و این هر دو را جمع دارد. شریف در مقدمه نهج البلاغه بر این ویژگی امام - علیه السلام - تأکید کرده و گفته است که در این باب بارها افراد را متنبه می ساخته و این نکته را منظور نظر می داشته است.<sup>۳۱</sup>

حال شاید بتوان دانست که چرا عالمانی چون شیخ طوسی که تحت نظر حکومت وقت بودند و می کوشیدند، با حرکتی آرام و میانه روانه، شیعه را از درگیریهای خونبار با حکومت سفاک عباسی محفوظ دارند، احتمالاً از ظاهر ساختن توجه به نهج البلاغه و شریف رضی تن می زده اند.

۸. شیخ طوسی - طیب الله مضجعه - چه در رجالتامه خویش و چه در فهرست پرمایه ای که از برای مصنفات شیعه ترتیب داده است، از شریف رضی - رضی الله عنه - و نهج البلاغه یاد نکرده. این در حالی است که شرح حال برادر رضی، یعنی شریف مرتضی - قدس سره - را با تفصیل آورده و نگارشهای متعددی را از او برشمرده و حتی تاریخ فوت او را - که می دانیم پس از رضی درگذشت - ثبت نموده است.

اینجا پرسشی بزرگ خودنمایی می کند: شیخ طوسی (ره) - که گاه حتی مصنفات و اعلام مخالفان را به مناسبت مربوط بودن با موضوع بحثش یاد می کند - چرا از نهج البلاغه و مؤلف دانشور و والا گهر آن سخنی به میان نمی آورد؟

استاد دوانی نیامدن یاد شریف رضی (ره) را در فهرست و رجال شیخ طوسی (قده) مورد توجه قرار داده و نوشته اند: «... ما در این زمینه تحقیق زیاد نمودیم ولی به نتیجه قابل اطمینانی نرسیدیم. تنها احتمالی که می توان داد و شاید نظری صائب باشد، اینست که بگوئیم: شیخ طوسی فراموش کرده و هنگام تألیف «فهرست» و «رجال» از ثبت نام سیدرضی و تألیفاتش غفلت نموده است.

این معنی هنگامی بیشتر به ذهن نزدیک می شود که توجه داشته باشیم شیخ طوسی از هم درس و هم عصر و دوست خود، ابوالعباس نجاشی، هم که مانند او در بغداد شاگرد شیخ مفید بوده است، غفلت نموده و در فهرست و رجال اش از وی و کتابهایش یاد نکرده است؛ ولی در عوض نجاشی، متوفی به سال ۴۵۰، که ده سال پیش از شیخ از دنیا رفته است، از شیخ نام برده...»<sup>۳۲</sup>

بی گمان سهو و نسیان که سرشته وجود انسان است، محتمل الوقوع می باشد، ولی نمی توان آن را «تثنا احتمال» شمرد، خصوصاً که شیخ طوسی (ره) از برادر بزرگوار شریف رضی یعنی شریف مرتضی - رضی الله عنهما - با تفصیلی در خور یاد کرده و در گزارش حال و آثار او گشاده دستی در خوری به خرج داده است.

معقول آن است که احتمال دهیم ذکر شریف رضی و نهج البلاغه اش که در واقع یک سند مبارزه جویانه در برابر خلافت عباسی بوده است، می توانسته نوعی زمزمه مخالف و تجدید خاطر ادعای خلافت و افشای غاصبانگی حکومت عباسی به شمار رود و بهانه به دست بهانه جویان دهد.

این چیزی است که امثال شیخ مفید و شیخ طوسی و شریف مرتضی - رضی الله عنهم - از آن پرهیز می کرده اند. واقعه حمله به خانه و کتابخانه شیخ طوسی و برخورد سیاسی مسالمت آمیز وی گواهی است بر این مدعا. برخی معتقدند علت عدم شهرت کافی شریف رضی (ره)، برغم عظمت مقام، و خمول نسبی وی در عداد سرجنابان تشیع، این بوده که وی «اهل

تظاهر و خودنمایی نبوده، و به واسطه غلبه جنبه شعریش، بیشتر به شاعر مشهور شده... و در طول تاریخ درست شناخته نشده است...»<sup>۳۳</sup>

راقم این سطور با این دریافت همسو نیست. احتمالاً سبب این خمول نسبی، حساسیتی است که وی در دستگاه حکومت عباسی ایجاد کرده بود، و زین رو، عالمان شیعه عراق، بویژه بغداد، در عیان کمتر به یاد کرد او و ترویج نهج البلاغه اش پرداخته اند.





# نهج البلاغه

بعضی از اسلام‌پژوهان معتقدند که مباحث عقلانی و کلامی روزگار شریف رضی (ره)، تأثیر مهمی در گزینش‌ها و انتخاب‌های وی از سخنان امیر مؤمنان علی بن ابی‌طالب - علیهما السلام - داشته است؛ به عبارت دیگر شریف رضی (ره) در این که کدام گفتارهای علوی را برای ضبط و تدوین در نهج‌البلاغه برگزیند به مباحث و گفتگوها و نیازها کلامی عصر خویش عنایت داشته.<sup>۳۳</sup>

این نگره، بویژه به سبب پایگاه کلامی بلند شریف رضی و شریف مرتضی (رهما)، در خور بررسی و درنگ می‌نماید، و باز - چنان که پیداست - این ویژگی، برائی و ستیهندگی نهج‌البلاغه را دو چندان می‌ساخته است. طبعاً نهج‌البلاغه در جامعه سنین متصلب از حیث مباحث مربوط به خلافت و امامت و حکومت دغدغه‌هایی می‌آفریده است که دارای ژرفای کلامی و سیاسی است.

برخورد این حجر عسقلانی (در گذشته به سال ۸۲۵ هـ. ق) با نهج‌البلاغه، نمونه‌ای از برخورد یک سنی متعصب با درونمایه کتابی است که ما احتمال می‌دهیم برخی عالمان شیعی از بیم همین‌گونه برخوردها نمی‌توانسته‌اند آن را در بغداد، یعنی مرکز خلافت عباسی، و در برابر دستگاه خلافت سنی ترویج کنند.<sup>۳۵</sup>

ذهبی هم در میزان الاعتدال از راه عدالت و اعتدال کناره جسته و موضع نهج‌البلاغه را درباره خلیفه اول و ثانی برناتافته است.<sup>۳۶</sup>

گویا عالمان ایرانی و آنان که قدری از مرکز خلافت و فتنة عباسیان دورتر بوده‌اند، آزادانه‌تر از نهج‌البلاغه و شریف رضی سخن می‌گفته‌اند. علامه ابن شهر آشوب مازندرانی (در گذشته به سال ۵۸۸ هـ. ق) - رضی‌الله عنه - در معالم العلماء از نهج‌البلاغه در صدر نگارش‌های شریف رضی یاد می‌کند.<sup>۳۷</sup>

متکلم جلیل ری، شیخ عبدالجلیل قزوینی در کتاب گرانسنگ نقض دیوار از نهج‌البلاغه یاد کرده و به آن استناد و اتکا نموده است.<sup>۳۸</sup>

شیخ منتجب‌الدین رازی، دانشور نامی سده ششم، در یاد کرد قاضی جمال‌الدین محمدبن حسین بن محمد، قاضی کاشان، می‌نویسد:

«کان یکتب نهج‌البلاغه من حفظه و له رسالة البیعة فی شرح قول السید الرضی فی خطبة النهج: علیه مسحة من العلم الالهی و فیه عبقة من الکلام النبوی»<sup>۳۹</sup>

اسلام پژوه گرانمایه، استاد دکتر سید جعفر شهیدی - که خود ترجمه‌های کرآمد و شاهوار از نهج‌البلاغه‌ی شریف ارائه کرده‌اند - با نظر به ترجمه‌های کهن از نهج‌البلاغه که به عقیده برخی در سده پنجم یا ششم در خراسان فراهم آمده است،<sup>۴۰</sup> نوشته‌اند:

«... دور می‌نماید که پس از گذشت پنجاه یا صد سال از گردآوری نهج‌البلاغه، فارسی‌زبانی در خراسان آن را به زبان خود بگرداند، چه گذشته از صعوبت دسترسی به متن عربی آن در این مدت کوتاه، چنان که می‌دانیم تا سده هشتم از هجرت مذهب رایج در خراسان، مذهب حنفی بوده است و از زمان اولجایتو و پس از مناظره علامه حلی در حضور وی با علمای سنی و گردن نهادن اولجایتو به مذهب امامیه بود که شیعیان اندک‌اندک نیرو گرفتند، و مذهب تشیع در خراسان شیوع یافت.»<sup>۴۱</sup>

گذشته از آنکه ترجمه مورد بحث از چه روزگاری به یادگار مانده و در کدام اقلیم فراهم شده باشد، استبعاد استاد شهیدی جایگاه مناقشه خواهد بود. زیرا خوشبختانه آگاهی‌های تاریخی روشنی در دست است که نهج‌البلاغه چگونه در زمان حیات خود شریف رضی به خراسان راه یافته است و گروهی از ادیبان و محدثان متشیع، از شیعی و سنی، بدان اقبال نموده‌اند. همچنین خراسان از دیرباز محل حضور گروهی از شیعیان بوده است و بسیاری پیروان فقه حنفی در آن سامان، مانع حضور شیعیان و

شیعه‌گرایان، بخصوص در بعضی شهرها مانند سبزوار، نبوده است. یعقوب بن احمد نیشابوری، ادیب نامور خراسانی، که معاصر شریف رضی است، نهج‌البلاغه را به خراسان آورد و آن را ترویج و تدریس می‌کرد. از وی ابیاتی هم در ستایش نهج‌البلاغه باقی است. فرزندش، حسن بن یعقوب، هم از مدرسان و مروجان نهج‌البلاغه بود که اجازه نقل و روایت آن را به شاگردانش می‌داد و علی بن زید بیهقی که معارج نهج‌البلاغه را نوشته این کتاب را از پدرش روایت می‌کند و پدرش از حسن بن یعقوب نامبرده. علی بن احمد فنجگردی نیشابوری، ادیب نامدار و مدون سلوة الشیعة هم که ابیاتی در ستایش نهج‌البلاغه دارد از شاگردان یعقوب بن احمد، پدر حسن، بوده. دانستی است خود حسن هم ابیاتی درباره این کتاب دارد.<sup>۴۲</sup> این فندق، در تاریخ بیهقی، در اواخر گزارش حال شیخ ابو عبدالله محمد بن عمیره بیهقی، نوشته است:

«اما پسر او راه، خواجه احمدبن محمدبن عمیره، استاد یعقوب در کتاب لباب الالباب مدح گوید برین صفت که: علت درجه فضله و احمدها طریقتی فی نظمه و نثره، و انقاد له نهج‌البلاغه فهویسیر فیه سیرالجواد فی الارض الجهاد»<sup>۴۳</sup>

در اینجا گویا قائل، هم به معنای لغوی «نهج‌البلاغه» نظر دارد و هم کتاب نهج‌البلاغه را منظور داشته و از تسلط احمدبن محمدبن عمیره بر نهج‌البلاغه حکایت می‌کند.

سید بن طاووس از قدیمترین عالمان شیعی است که با تأکید ویژه بر محتوای نهج‌البلاغه، به بهره‌وری و بهره‌جویی از آن فراخوانده است. این طاووس توجه ما را به اسرار موجود در نهج‌البلاغه جلب می‌کند و بویژه موضوع امامت و خلافت را در این کتاب مورد توجه قرار می‌دهد.<sup>۴۴</sup> شاید توجه خاص ابن طاووس به نهج‌البلاغه، با رویکرد به عمق نارضایی سیاسی او از روزگار خودش، معنی‌دارتر شود.

دو خصلت «انزوا» و «اعتراض» در شخصیت ابن طاووس جمع بوده است. او هر چند مردی کناره‌جوست، خاموش نیست. روی هم رفته او را باید یک «منزوی معترض» بشمار آورد.



این حالت ابن طاووس بر کسی که آثار او را جستجوگرانه تصفح کند، بویژه در بررسی کشف المحجّة، هویدا می‌گردد.

پیوند ژرف اندیشه و آرمان ابن طاووس را با نهج البلاغه، باید در بعد معترض شخصیت او باز جست.

۹. هر گاه - چنان که گفتیم - شریف رضی - رضی الله عنه - در نهج البلاغه با جدیت به دنبال کامه‌های سیاسی و کلامی و... بوده باشد، بی‌تردید از ما نیز به عنوان مستفیدان نهج البلاغه انتظار می‌رود، هدف مؤلف را در نظر داشته باشیم و نهج البلاغه را از پایگاه اصلی و اصلیش بیرون نیاوریم. محدث بلندپایه، حاج میرزا حسین نوری - طیب الله مضجعه -، در کتاب ارجمند خویش، مستترک الوسائل می‌نویسد: «در بسیاری از اجازات علما از نهج البلاغه به «برادر قرآن» تعبیر شده است، در مقابل «خواهر قرآن» که صحیفه سجاده باشد»<sup>۲۵</sup>

به نظر می‌رسد رواج اینگونه تعبیرها، نرم‌نرم، باعث پریشانی‌هایی از منظر دین‌پژوهی شده باشد.

قراتر رفتن کتاب شریف نهج البلاغه از مقام یک حدیثنامه که قابل نقد و بررسی و تصحیح و تضعیف محدثانه است، نمود اصلی این پریشانی است.

افزون، این که نهج البلاغه، به تعبیر مشهور: با کامه‌ای ادبی و بلاغی، و به بیان ما: با سویگیری‌ای سیاسی و کلامی، تدوین یافته و نمی‌تواند آئینه تمام نمای حیات اسلامی و علوی باشد.

همانگونه که احادیث ابواب جهاد یا زکوة هر قدر هم که صحیح و معتبر باشند، همه سویه‌ها و رویه‌های فقه را نشان نخواهند داد، نهج البلاغه هم جنبه‌های ویژه‌ای از نگرش‌های علوی را مورد تفتیش و تأکید و عرضه قرار داده و همه ابعاد آن وجود والا را در نهج البلاغه نباید جست.

تامل در این نکته‌ها، ما را به تجدیدنظر در نحوه استنباط و برداشت اسلام علوی از نهج البلاغه و به مطلق نساختن این کتاب شریف فرا می‌خواند.

نهج البلاغه حدیثنامه‌ای است که بر دست محدثی خبیر و مورد وثوق و دارای پایگاهی بلند در دانش و پرهیزگاری، یعنی شریف رضی - رضی الله عنه، تدوین گردیده.

از این جهت، همانگونه که ارزیابی حدیثی دیگر حدیثنامه‌های بزرگ و عالی امامیه - مانند کتب اربعه حدیثی - جائز و لازم است، درباره نهج البلاغه نیز نمی‌توان و نباید ادعا کرد که صدور تک‌تک الفاظ احادیث آن از بیان مقدس امیر مؤمنان - علیه الصلاة والسلام - قطعی است.

عقیده اهل علم شیعه این است که احادیث مضبوط در نهج البلاغه مانند خطبه‌ها و سخنان منقول از پیامبر اکرم - صلی الله علیه وآله وسلم - است که برخی قطعی الصدورست و برخی دیگر غیر متواتر و مظنون؛ و چه حکم به صحت نسبت آنها و چه حکم به عدم صحت آنها محتاج دلیل و نقد محدثانه است.<sup>۲۶</sup>

در باب کتاب شریف کافی هم که به قول شیخ مفید جلیل‌ترین و سودمندترین کتابهای شیعه است<sup>۲۷</sup> و علامه مجلسی آن را احسن و اعظم مؤلفات فرقه نجیه می‌شمارد،<sup>۲۸</sup> باب ارزیابی و نقد، مسلود نیست و نمی‌توان بدون بررسی احادیث آن را، بطور مطلق و بی‌شبهه، صادر شده از بیان مقدس معصومان - علیهم السلام - دانست؛ بلکه اسلام‌شناس صاحب‌نظر باید یک‌یک احادیث آن را به بررسی بنشیند و صحیح را از سقیم جدا کند.<sup>۲۹</sup>

از اینها گذشته، چنان که خاطر نشان شد مؤلف نهج البلاغه عهده‌دار ثبت و ضبط ابعاد ویژه‌ای از کلمات علوی بوده است و قصد وانمودن همه جنبه‌های زندگانی اسلامی و علوی را در نهج البلاغه نداشته؛ برخلاف شیخ کلینی - رضی الله عنه - که کوشیده ابعاد مختلف حیات را در حدیث بازجوید، یا از اهل سنت، بخاری و مسلم؛ و....



۱۰. درنگ و ریزنگری در رفتار سیاسی شریف رضی - رضی الله تعالی عنه - و مقایسه آن با رفتارهای شیخ مفید و شریف مرتضی و شیخ طوسی - رضی الله عنهم اجمعین -، متامل را به تفاوتی ژرف در منش و روش آگاه می‌سازد.

ظاهراً در مقابل شریف رضی - قدس سره - که بی‌برده و بی‌مدارا عدم مشروعیت سیاسی و دینی دستگاه عباسیان را فریاد می‌کند و بی‌محابا رویاروی خلیفه عباسی می‌ایستد، مفید و مرتضی و طوسی - رضوان الله علیهم - مدارا پیشه می‌کنند و می‌کوشند سفینه تشیع را بدون درگیری با بنی‌عباس به پیش برانند و از منازعات سیاسی حتی المقذور پرهیز نمایند و در مقابل، تنه جامعه شیعه را فربه‌تر و نیرومندتر سازند.

پرسش از این که - به هر روی - با چگونگی‌های روزگار شریف رضی و شریف مرتضی و اختلاف مشرب و رفتار سیاسی این دو بزرگمرد، کدامیک بر صواب بوده‌اند، چون از مقوله «ارزشداوری» است، برای مورخ عادی اهمیتی ندارد، اما در نظر یک پژوهنده متشیع باورمند بسیار مهم و معنی‌دار است.

شاید حتی در ذهن کسی این سؤال پدیدار شود که آیا شریف مرتضی و شیخ طوسی (رهما) و امثال ایشان، یعنی کسانی که مماشات قابل توجهی در مقابل دستگاه حکومتگر نشان می‌دادند، منفعت اندیشانه و عاقبت‌طلبانه رفتار کرده و از صحنه «عمل» و «جهاد» دینی گریخته‌اند؟

نگارنده، به هیچ روی، چنین نمی‌اندیشد و ریشه اینگونه داوریه‌ها و گمان‌ورزیها را در «ناشناخت» می‌داند (که: «آفتی نبود بتر از ناشناخت»). درک صحیح این چگونگی‌ها، نخست در گرو فهم اندیشه بارور «اجتهاد دینی» است که در تشیع پایه‌ای بس بلند دارد، و دیگر منوط به شناخت تحقق «تکلیف» در ملتقای «معرفت دینی» و «عینیت اجتماعی».

اگر تاریخ تشیع و رفتار تاریخی نهاد روحانیت در این مذهب، با این موازین تحقیقی و تدقیقی بررسی می‌شد، نگره‌های متهافت و پریشانی چون نگره «تشیع علوی - تشیع صفوی» (به گونه‌ای که زنده یاد دکتر علی شریعتی (ره) بسط و تفصیل می‌داد) صورت نمی‌بست و تصور ویژه‌ای از مداراگری مصالحه‌گرانه (انگونه که برخی معاصران، از جمله در مقدمه مباحثه در مدینه طرح کردند) افتاء نمی‌گردید.

هر یک از بزرگان مورد بحث ما، مردمانی مستنبت و دین‌شناس بودند که به اقتضای اجتهاد خویش عمل کردند: شیخ طوسی خود را موظف به اجتناب از منازعه سیاسی و افزودن قوام فرهنگی جامعه شیعی می‌دید و تحدی و منازعت پیدا را به مصلحت شیعه نمی‌دانست، در حالی که شریف رضی رو در روی خلیفه می‌ایستاد و هراز گاهی تحدی می‌نمود.

توجه به اصل اصیل اجتهاد و امکان صواب و خطای رای مجتهد نه فقط در این عرصه که در دیگر عرصه‌ها نیز، برای داوری، دریاست است. از زمانی که مرحوم محدث نوری - طیب الله رمسه - کتاب فصل الخطاب

را نشر کرد، داوریه‌های گوناگونی درباره او و اثرش صورت پذیرفته و گاه این داوریه‌ها به خطاب و عتاب‌های تند و پرده‌درانه نیز آلوده شده است.

صاحب این قلم - دست کم در این مجال - قصد داوری درباره نگره آن محدث فقید و این که حقیقت مدعای وی چه بود و اگر خطا بود، چگونه باید تخطئه کرد، ندارد. این بحثی است که هراز گاهی، بقاعده و بی‌قاعد، مطرح گردیده و هنوز هم زوایای تاریک آن بویژه در پیوند با شخص محدث نوری روشن نشده است.

آنچه مرا در اینجا به یاد کرد فصل الخطاب واداشته، استشهادی است درباره نوعی داوری منصفانه و قضاوت عالمانه متشرعانه که از علامه حائری سمنانی - قدس سره - درباره حاجی نوری شنیده شده است. دوستی دانشمند که از شمار تلامذه علامه حائری سمنانی بوده است و



۲۳- نگر: کتاب شریف نهج البلاغه، ترجمه: علی اصغر فقیهی، انتشارات صبا، ج ۱: ۱۳۷۴ ه. ش.، ص نود و شش.

۲۴- نگر: شذرات الذهب فی اخبار من ذهب ابوالفلاح عبدالحی بن العماد الحنبلی، دارالکتب العلمیة، ج ۳، ص ۱۸۶.

۲۵- نگر: همان، همان، همان، ج، ص ۱۶۲.

۲۶- نگر: همان، همان، همان، ج، ص ۱۶۰.

۲۷- نگر: همان، همان، همان، ج، ص ۱۶۲.

۲۸- سنج: منیة المرید، الشہید الثانی، تحقیق رضا المختاری، ط. ۳، ۱۴۱۵ ه. ق.، ص ۲۴۱ و ۲۴۲؛ متن. حاشیہ.

۲۹- نگر: سید رضی مؤلف نهج البلاغه، علی دوانی، ج ۴، دفتر انتشارات اسلامی، ص ۴۴.

۳۰- نگر: سید رضی مؤلف نهج البلاغه، علی دوانی، ج ۴، ص ۲۰۴. استاد دوانی بر این تعبیر زکی مبارک سخت خرده گرفته‌اند؛ ولی به نظر نمی‌رسد اگر زکی مبارک به اصالت نهج البلاغه خستوست، ادعای یاری سیاسی شیعه مفهوم سویی داشته باشد.

۳۱- نگر: نهج البلاغه، ترجمه دکتر شهیدی، ج ۷، ص لب.

۳۲- سید رضی مؤلف نهج البلاغه، علی دوانی، ج ۴، ص ۱۵۴.

۳۳- همان، ص ۸.

۳۴- سنج: سیمای اسلام، ساچیکو موراتا و ویلیام چیتیک، ترجمه دکتر عبدالرحیم گواهی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ج ۱: ۲۷۸ ه. ش، ص ۵۴۴.

۳۵- نگر: لسان المیزان، ج ۲، ص ۲۳۲.

۳۶- سنج: سید رضی مؤلف نهج البلاغه، علی دوانی، ج ۴، ص ۲۱۴.

۳۷- نگر: معالم العلماء.

۳۸- نگر: نقض، تصحیح محدث ارموی، تهران، ۱۳۵۸ ه. ش، ص ۱۰۷ و ۲۱۰.

۳۹- الفهرست، تحقیق و مقدمه: مرحوم دکتر سید جلال‌الدین محدث ارموی، ج ۱، ص ۱۱۵.

۴۰- این متن همانست که به اهتمام دکتر عزیزالله جوینی تصحیح گردیده و چاپ یکم آن را انتشارات علمی و فرهنگی و چاپ دوم آن را انتشارات دانشگاه تهران نشر کرده است.

۴۱- نگر: نهج البلاغه، ترجمه دکتر سید جعفر شهیدی، ج ۳: ۱۳۷۱ ه. ش.، ص یز.

۴۲- نگر: مجلة وقف میراث جاویدان، ش ۲۵ و ۲۶، صص ۲۳-۲۵؛ و: فرزانه‌ای که با نهج البلاغه زیست، به کوشش سید مهدی مصطفوی، ج ۱، صص ۴۶-۵۲.

۴۳- تاریخ بیهق، با تصحیح و تعلیقات، احمد بهمنیار، کتابفروشی فروغی، بی‌تا، ص ۲۰۴.

۴۴- سنج: کتابخانه ابن طاووس و احوال و آثار او، اتان کلبرگ، مترجمان، سید علی قرائی و رسول جعفریان، ج ۱: ۱۳۷۱ ه. ش.، ص ۴۶۶.

۴۵- نگر: نهج البلاغه و گردآوردن آن، بنیاد نهج البلاغه، ج ۲، بی‌تا، ص ۱۲۴.

۴۶- سنج: همان، ص ۳۲۲ و ۳۲۳.

۴۷- نگر: کلیات فی علم الرجال، الاستاذ الشیخ جعفر السبحانی، ط. ۳، مؤسسه النشر الاسلامی، ص ۳۵۵ و ۳۵۶.

۴۸- نگر: همان، ص ۳۵۶.

۴۹- سنج: همان، ص ۳۷۵؛ و: گزیده کافی، ترجمه و تحقیق: محمداقرا بهبودی، ج ۱، ص ۱، صص بیست - بیست و دو.

۵۰- یعنی استاد دکتر غلامرضا جمشیدنژاد اول.

از ایشان اجازه روایت حدیث نیز دارد،<sup>۵۰</sup> می‌گفت که نظر علامه را درباره حاجی نوری(ره) جويا شدم و آن مرد دین‌اندیش - که طبعاً از غوغاهای انگیزخته حول فصل‌الخطاب مطلع بود - پاسخ داد: آنچه مسلم است این است که محدث نوری اجر «اجتهاد» خویش را برده و بخاطر تلاشی که در فهم حقیقت دینی کرده ماجور است.

این بیان سنجیده و متقی‌وار - چنان که پیداست - ناظرست بدین که محدث نوری، به هر روی، از عالمان سختکوش و مخلص و بی‌غرض امامیه بوده که در فهم و تبیین مسأله‌ای تلاش و اجتهاد نموده، و حتی اگر حاصل اجتهاد او بکلی مخالف واقع باشد و از اجر «اصابت» بهره‌ای نبرد، به سبب نفس اجتهاد مخلصانه‌اش ماجورست.

بار دیگر خاطر نشان می‌کنم که خواست من تصویب یا تخطئه فصل‌الخطاب یا کتاب دیگر یا شخصی خاص نیست بلکه می‌خواهم ادب نقد پارسایانه را نخست به خویشتن و سپس به دیگر گویندگان و نویسندگان یادآوری کنم.

داوری درباره همه حقایق تاریخی، بی‌شبهه، باید در چارچوب چنین شناخت و تقوایی صورت پذیرد.

فرجام این مقال را درود به روان پاک و تابناک همه عالمان مخلص دین قرار می‌دهم و از خاندان برای همه دین یاران فقید شیعه، بویژه شریف رضی، علو مقام دو جهانی مسالت می‌کنم؛ والله من وراء القصد.

#### بی‌نوشتها:

۱- ترائد ش ۳۴، ص ۹۴.

۲- مسائل الناصریات، تحقیق مرکز البحوث والدراسات العلمیة، ط. مؤسسة الهدی، ۱۴۱۷ ه. ق، ص ۶۳.

۳- نگر: مروج الذهب ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، ترجمه ابوالقاسم پاینده، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ج ۴، ص ۷۴۱.

۴- نگر: مسائل الناصریات، همان ص؛ و: مروج الذهب همان ج، ص ۷۴۰ و ۷۴۱.

۵- نگر: سید رضی مؤلف نهج البلاغه، علی دوانی، ج ۴، ص ۱۵ و ۱۶.

۶- سنج: همان، صص ۱۷ - ۲۰.

۷- سنج: همان، ص ۱۷ و ۱۸.

۸- سنج: همان، ص ۱۸ و ۱۹.

۹- همان، ص ۲۱؛ با تصرف در رسم الخط و سجاوندی.

۱۰- سنج: همان، ص ۱۹ و ۲۰.

۱۱- سنج: همان، ص ۲۶.

۱۲- درباره او نگر: تاریخ الخلفاء.

۱۳- سنج: سید رضی مؤلف نهج البلاغه، علی دوانی، ج ۴، ص ۱۲۱ و ۱۲۲.

۱۴- دیوان الشریف الرضی، وزارة الارشاد الاسلامی، طهران، ج ۲، ص ۵۷۶.

۱۵- نگر: همان، همان ج، همان ص.

۱۶- سنج: سید رضی مؤلف نهج البلاغه، علی دوانی، ج ۴، ص ۱۴۱.

۱۷- سنج: همان، صص ۱۲۲ - ۱۲۶.

۱۸- نگر: همان، ص ۱۲۵.

۱۹- نگر: کتاب شریف نهج البلاغه، ترجمه: علی اصغر فقیهی، ج ۱، انتشارات صبا، ص نود و دو.

۲۰- سید رضی مؤلف نهج البلاغه، علی دوانی، ج ۴، ص ۱۲۶.

۲۱- نگر: رجال النجاشی.

۲۲- سنج: سیدرضی مؤلف نهج البلاغه، علی دوانی، ج ۴، ص ۲۳۶ و ۲۳۷.